

در آمدی به تمدن

واژه تمدن

بار معنایی واژه تمدن و فرهنگ در زبان‌های فارسی و عربی و انگلیسی تا حدودی متفاوت است.

واژه تَمَدُنْ به ظاهر صورت عربی دارد، بر وزن تَفَعَّلْ، اما این واژه معنایی که در فارسی کسب کرده است، در عربی ندارد. تمدن در برابر civilization به کار رفته که ریشه اصلی آن در زبان لاتینی civitas و civis است، به معنای شهر. civilization به معنای زندگی استقرار یافته و سازمان یافته در واحد اجتماعی بزرگ‌تر (شهر) در برابر واحدهای اجتماعی کوچک‌تر (جامعه‌های کوچگرد، چادر نشین، بادیه‌نشین، روستانشین و مانند آن) است. به عبارت ساده‌تر، واژه تمدن و مَدَنِيَّتْ در زبان فارسی، و برابر آن در عربی که حَضَارَتْ باشد، به معنای زیستن در شهر، یا زندگی شهرنشینانه است، و به زندگی آدمی از زمانی اشاره دارد که در واحد اجتماعی بزرگ‌تری یکجانشین شده است.

واژه فرهنگ از دو پاره تشکیل شده است: «فر» به معنای پیش، و «هنگ» به معنای کشیدن. این واژه در برابر culture به کار می‌رود که از cultura ی لاتینی گرفته شده، و در آن زبان به معنای کشت، پروراندن و کشاورزی است. واژه culture که عرب‌ها در برابر آن تَقَاْفَتْ رابه کار می‌برند، در زبان‌های اروپایی و بسیاری زبان‌های

این که تمدن زیر مجموعه فرهنگ است یا برعکس، محل اختلاف صاحب نظران است. گرچه فرهنگ و تمدن با هم پیوند دارند و خویشاوندند اما قلمروهای این دو از هم جداست.

دیگر، بر عمل بیرون کشیدن اندوخته‌های نهفته جامعه و استفاده از سرمایه‌های معنوی دلالت دارد. در زبان فارسی، دامنه معنایی واژه فرهنگ بسیار گسترده‌تر از زبان‌های دیگر است، و به همین سبب گاه مرز میان تمدن و فرهنگ، به ویژه در زبان فارسی، با ابهام رو به رو می‌شود و تصمیم‌گیری در این باب که چه چیزی جزو فرهنگ، و کدام چیز جزو تمدن است، با دشواری رو به رو می‌گردد.

از این‌ها گذشته، میان برخی صاحب نظران هم در این باره اختلاف نظر هست؛ شماری فرهنگ‌ها را زیر مجموعه تمدن‌ها و شماری دیگر تمدن‌ها را زیر مجموعه فرهنگ‌ها می‌دانند. در این کتاب وارد این بحث نمی‌شویم، فقط اجمالاً بر این نکته تأکید می‌کنیم که گرچه مفهوم‌های دو واژه تمدن و فرهنگ با هم پیوند دارند، اما به هر حال قلمروهای تمدن و فرهنگ از هم جداست، به سان دو خویشاوند نزدیک که اشتراک‌ها و پیوندهای آنها بسیار است، اما آن دو در واقعیت، دو هستی، دو هویت، و دو زندگی جدا از هم دارند. در تعریف‌ها و کاربردهای بعدی این تفاوت احتمالاً آشکارتر خواهد شد.

تمدن، مرحله‌ای از رشد

در سیر تاریخ بشر، شماری از آدمیانی که در جامعه‌های پراکنده و کوچک‌تر می‌زیستند و فرهنگی هم از آن خود داشتند، یعنی راه و روش مشترکی برای زیستن با هم، همکاری با یکدیگر، داشتن باورها و آیین‌های مشترک، نگرش‌های همسان و قاعده‌هایی برای حفظ بقای خود و جمع خود، از دوره‌ای و بر اثر تحولاتی، در واحد بزرگ‌تری گرد آمدند و به فعالیت‌های مشترکی دست زدند که مقیاس‌های آنها در مقایسه با گذشته، بی سابقه بود. مقیاس این فعالیت‌های مشترک، سازمان اجتماعی، تشکیلات، و نظامات

آغاز پیدایش تمدن از دوره‌ای است که بر اثر تحولاتی، بشر در اجتماعات با واحدی بزرگ‌تر گرد آمدند که اندازه آن با گذشته قابل قیاس نبود؛ تاحدی که برای اداره این اجتماع و تولید مادی و معنوی به مناسبات دیگری نیاز داشتند.

تمدن و دستاوردهایش، همه خوبی و زیبایی نیست. برخورداری انسان‌ها از موهبت‌های تمدنی یکسان نبود و نیست. گاه عده‌ای اندک بسیاری از امتیازات را در انحصار خود گرفتند و روزهای شماری دیگر را شام‌تار کردند.

گسترده‌تری را ایجاد کرد. از این فعالیت‌های مشترک، آثاری به بار آمد که همانند آنها در گذشته دیده نشده بود. این آثار به نوبه خود نتیجه‌هایی به بار نشانند که به تأثیر از آنها، زندگی بشر از پیچی تاریخی گذشت، و به مرحله دیگری راه یافت که حیات کنونی ما محصول آن و در ادامه آن است. برای مثال، کشیدن آبراه برای تولید بیشتر کشاورزی، استخراج و ذوب کردن فلزات، ابداع روشی برای نوشتن، ایجاد نخستین تشکیلات دیوانی برای اداره متمرکز ناحیه‌ای گسترده‌تر در راه هدفی به خصوص، ایجاد پیشه‌های تازه و تولید اقتصادی و داد و ستد و بازرگانی، احداث راه و گسترش دادن دامنه ارتباطات میان جامعه‌های پراکنده، پیدایش صنعت، انبار کردن مواد خوراکی و ابداع روش‌های تازه‌ای برای حفظ کردن این مواد، که به آدمی امکان می‌بخشید بخشی از وقت خود را آزاد و صرف خود کند و اندک اندک فراغتی به بار آید که زمینه اصلی و شرط اصلی اندیشه ورزی‌ها و آفرینش‌گری‌هاست، از جمله کوشش‌هایی بود که شماری از جامعه‌های بشری پس از گذشتن از آن پیچ تاریخی، به آنها دست زدند. این‌گونه کوشش‌های نخستین و ابتکاری، همراه با فعالیت‌ها و تحولاتی دیگر، از آن پیچ تاریخی به بعد، آغاز پیدایش تمدن است. جامعه‌هایی که به مرحله تمدن راه یافتند، همگی از قدرت تولید مادی و معنوی، با توجه به نیازهای خود، برخوردار شدند. جامعه‌هایی که توانستند به نیازهای مادی و معنوی جامعه‌های دیگری پاسخ بگویند، تمدنشان از مرزهای جغرافیایی زادگاهشان فراتر رفت.

خوب است به این نکته از همین جا و از آغاز اشاره کنیم که تمدن و دستاوردهایش از آن پس، همه خوبی و زیبایی، یا عامل سعادت بشر نیست.

در عصر تمدنی، جنایت‌هایی روی داد که روزهای شماری از آدمیان را شام‌تار کرد. همه کسانی که در تمدن‌سازی شرکت داشتند، از موهبت‌های آن یکسان برخوردار نشدند. گاه عده‌ای اندک شمار،

ارزش‌یابی تمدن‌ها در
مبحث‌های دیگری از
جمله فلسفه تمدن هم
مطرح می‌شود.

امتیازها را در انحصار گرفتند و به سود خود و به زیان عده‌ای دیگر، یا حتی به زیان جامعه بشریت، عمل کردند. این گونه ماجراها در تاریخ ثبت است و می‌توان شرح آنها را خواند و به علت‌های آنها پی برد. بنابراین، بحث درباره تمدن و تاریخ تمدن، بحث درباره مرحله‌ای از تاریخ بشر و گونه و مرحله‌ای از زیست آدمی در جهان است که متفاوت با گذشته پیش از خود بود و زمینه ساز فعالیت‌های گسترده‌تر پس از خود شد؛ مرحله‌ای که توان تولید مادی و معنوی با توجه به نیاز، بارزترین شاخص آن است. البته ارزش‌یابی تمدن و تمدن‌ها، و داوری درباره نیک و بد و چند و چون آنها را می‌توان در مبحث‌های دیگری، از جمله در مبحث فلسفه تمدن و در اندیشه‌ها و تحلیل‌های فیلسوفان تمدن، و تمدن‌شناسان دنبال کرد.

پیدایش و تکوین تمدن‌ها
به عامل‌های گوناگونی
وابسته است که البته
در همه تمدن‌ها یکسان
نیست. معمولاً چند عامل
بر عامل‌های دیگر فزونی
دارد.

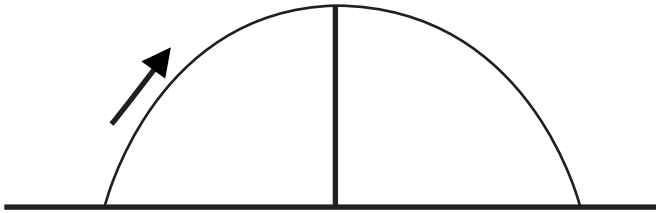
بررسی ویژگی تمدن‌هایی که تا کنون پیدا شده‌اند، نشان می‌دهد که تمدن‌های نخستین در جایی و در زمانی شکل گرفته‌اند که عامل‌های لازم برای پیدایش و تکوین آنها وجود داشته است، از جمله:

۱. موقعیت جغرافیایی مناسب و هوای معتدل. تمدنی را نمی‌توان یافت که در مرحله پیدایش در سرمای قطب یا دمای سوزان استوا شکل گرفته باشد؛
۲. دسترسی آسان به منابع تولید خوراکی. تأمین خوراک نباید آن قدر وقت و نیرو می‌برد که به عامل توان فرسا تبدیل می‌شود. همه تمدن‌های نخستین به منابع خوراک خود آسان‌تر از جامعه‌های دیگر دسترسی می‌یافتند؛
۳. امکان ارتباطی. تمدن‌هایی که در حاشیه رودهای پر آب، یا در کرانه دریاها شکل گرفتند، در زمان خود از سهولت نسبی ارتباطی برخوردار بودند. تمدن در ارتفاعات مناطق بلند کوهستانی، یا در ناحیه‌های مسدود و صعب‌العبور، امکان شکل‌گیری نداشت.
۴. دسترسی به منبعی برای تأمین انرژی (کار مایه). تمدن‌ها الگوهای خاص خود را در تأمین و مصرف انرژی دارند.
۵. وجود جمعیت به میزان کافی. جمعیت از حدی کم‌تر و بیش‌تر نباید می‌بود. نیروی لازم برای کار با جمعیت فراهم می‌شد، و

- از جمله عوامل ایجاد و شکوفایی تمدن‌ها اینهاست: موقعیت جغرافیایی، منابع غذایی، امکانات ارتباطی، دسترسی به انرژی، جمعیت کافی، عامل‌های یکپارچگی و همسویی، نیازهای متقابل، نهادهای اجتماعی، نگرش یا فلسفه‌ای مشترک.
- مجموعه‌ای از عامل‌های اقتصادی - اجتماعی می‌توانست جمعیت را به نقطه‌ای جذب کند و در آن جا نگاه دارد. نیروی مقیم، عامل اصلی تولید می‌شد.
۶. عامل‌های ایجاد یکپارچگی، همبستگی، انسجام، وحدت، همسویی و همگرایی. عامل‌هایی چون زبان واحد، دین، اسطوره‌ها، و اخلاقیات مشترک، که معمولاً محصول فرهنگ مشترک طی دوره‌های زمانی نسبتاً طولانی است، گاه در برخی تمدن‌ها توانسته است تحمل کردن دشواری‌های دیگر مربوط به پیدایش و تکوین تمدن را آسان‌تر کند.
۷. نیازهای متقابل. مردم ساکن در یک نقطه به یکدیگر سخت نیازمند بودند. به ویژه در دوره‌هایی که خرمن دزدی، دام ربایی، و سرقت اموال رواج داشت، مردمی که در معرض حمله و خطر بودند، به همکاری جدی نیازمند بودند. در زمینه‌های دیگر هم به همیاری نیاز داشتند، مانند کشت و کار، به چرا بردن دام، و فعالیت‌های دیگر. مردمی که به یکدیگر نیازمند باشند، طبیعتاً انسجام جمعی را حفظ می‌کنند، و جمع منسجم از توان مؤثرتری برخوردار می‌شود.
۸. سازمان‌های جمعی. گروه‌های متشکل نظامی، دیوان‌های اداری، تشکیلات حکومتی، نهادهای مذهبی، گروه‌های همیاری، و انواع دیگر ساز و کارهای جمعی که بتواند مردم را برای هدف‌ها و مقاصد به کار گیرد، در همه تمدن‌ها به اشکال و با توان‌های متفاوت دیده می‌شود.
۹. نگرش، دیدگاه، چشم انداز، تحلیلی مشترک، یا فلسفه‌ای که بتواند به سان ملاطی، اجزای پراکنده را پیوسته نگاه دارد. ساز و کارهای این عامل معمولاً به آسانی محسوس نیست و گاه بسیار پیچیده عمل می‌کند. هیچ تمدنی بدون هدف و مقصودی معین ایجاد نشده و بر پا نمانده است. هر گاه این پیوستگی به گسیختگی تبدیل شده است، زمینه برای فرو پاشی و زوال تمدن فراهم آمده است.
- تمدن‌های جهان، به ویژه تمدن‌های نخستین، به یاری این عامل‌ها، و گاه به کمک عامل‌های دیگر، پدید آمده و شکل گرفته‌اند. عامل‌ها در همه تمدن‌ها یکسان نیست و در تمدن‌های مختلف معمولاً چند عامل بر عامل‌های دیگر فزونی دارد، اما هیچ تمدنی را نمی‌توان یافت که بدون این عامل‌ها ظهور یا رشد کرده باشد.

زندگی و مرگ تمدن‌ها

تمدن، سازواره است، پدیده زنده‌ای است که میان اجزای آن ارتباط برقرار است، و هر تغییر و تحولی که در هر جزء رخ دهد، بر اجزای دیگر تأثیر می‌گذارد. سازواره‌ها ایستا و نامیرا نیستند و پویایی و عمر آنها به ویژگی‌های خود آنها، محیطشان و دیگر عامل‌های مؤثر بر آنها بستگی دارد. در تمدن‌هایی که می‌شناسیم، و به عنوان سازواره‌های زنده، دوره رشد، شکوفایی، ایستایی، زوال، و مرگ آنها به دلایل مختلف یکسان نیست. اگر دوره حیات و مرگ تمدن را با منحنی نشان دهیم، منحنی بهنجار معمولاً به این صورت است:

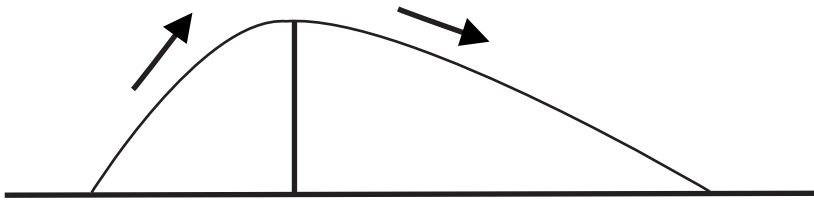


مرگ تمدن‌ها را می‌توان به دو دسته درونی (داخلی) و برونی (خارجی) (یا همان عوامل درون فرسا و برون فرسا) تقسیم کرد.

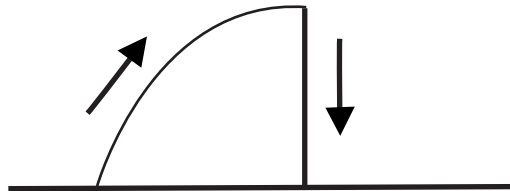
منحنی رشد و سقوط تمدن‌ها تا حدود زیادی متفاوت است.

تمدن با شیب ملایم رشد می‌کند، به دوره شکوفایی خود می‌رسد و بر اثر عامل‌های درون فرسا و برون فرسا، دستاوردهای آن از جایی رو به کاهش می‌گذارد تا جایی که از تولید باز می‌ماند و از میان می‌رود. برای مثال، دوره حدوداً ۵۰۰ ساله تمدن یونانی را می‌توان با همین منحنی نشان داد. به این دو دسته عامل، عامل‌های درونی (داخلی) و برونی (خارجی) در هر جا که زوال تمدن وجود داشته است، بر می‌خوریم.

ممکن است دوره رشد و شکوفایی تمدنی از دوره زوال آن طولانی‌تر باشد، یا به عکس؛ برای مثال، دوره‌ای نسبتاً بسیار طولانی گذشت تا تمدن مصری توان خود را به تدریج از دست داد و نابود شد. منحنی رشد و افول این تمدن را می‌توان به این صورت نشان داد:



گاه پیش آمده است که تمدنی به اصطلاح جوانمرگ شده است. منحنی جوانمرگی را می توان به این صورت ترسیم کرد:



زندگی و مرگ تمدن ها از جذاب ترین بحث هاست و برای مطالعه آینده تمدن بشر و جلوگیری از زوال آن بسیار الهام بخش است.

اگر اقوام یورش گری به کانون تمدنی هجوم برند و آن را نابود کنند، جوانمرگی تمدن ممکن است رخ دهد. درباره تمدن مایا، یافته های پژوهشی جدید این فرضیه را پیش کشیده است که بر اثر تحولات بوم شناختی، پوشش جنگلی حوزه تمدنی مایا از میان رفت، و فرسایش خاک به جایی رسید که امکان تولید کشاورزی و تأمین کردن چوب کافی برای سوخت دیگر وجود نداشت. کمبود، و سپس قحطی مواد خوراکی، جمعیت مردم مایا را تا آن جا کاهش داد که شیرازه آن تمدن از هم گسیخت.

موضوع زندگی و مرگ تمدن ها، دیدگاه ها، تحلیل ها و فلسفه های مختلف درباره آن، شاید یکی از جذاب ترین و اندیشه برانگیزترین بحث های تاریخی، تمدن شناسی، و فلسفه تمدن ها باشد. فیلسوفان تمدن، و تمدن شناسان درباره علت های رشد و زوال تمدن ها نظر واحد ندارند، اما علت جویی ها، علت یابی ها، و تحلیل های آنان نه تنها به اندیشه ورزی غنا می بخشد و به ما امکان می دهد از زاویه های مختلف به موضوع مطالعه مان بنگریم، بلکه برای چاره اندیشی ها بر سر آینده تمدن بشر و مسیرهایی که تمدن کنونی ما باید بپیماید تا به زوال و نابودی گرفتار نشود، بسیار الهام بخش است.